

ولیکن هرگاه اثرات جنگ را در نظر گیریم نه اختصار با امتداد آن را جنگ اول آنها با ایرانیها جنگ ذوقار است این جنگ اگرچه کوچک بود ولی اثرات مهمی داشت

جہات و کیفیات این جنگ این است خسرو پرویز در زمان قشون کشی به روم (تقریباً در حدود ۶۱۰ میلادی) شنید که نعمان ملک حیره دختر بسیار وجیبه دارد و خواست او را ازدواج کند ولی نعمان بواسطه دسیسه که شده بود راضی نشد از این جهت خسرو در غضب شده در صدد بر آمد که قشون برای تنبیه او بفرستد نعمان همین که از این قضیه اطلاع یافت فرار کرده نزد طائفه شیبان رفته و تمام دارائی خود را به رئیس آن سپرده نزد خسرو آمد که پوزش بخواهد ولی خسرو قبول نکرد و او را گشت پس از آن خسرو از رئیس شیبانیها خواست که تمام اموال نعمان را تسلیم کند و او قبول نکرد خسرو قشونی مرکب از ایرانی و عرب بعد از چهل هزار نفر حرکت داد که امر او را اجراء نمایند این قشون ایران و اعراب چند دفعه جنگ شد در جنگ ذوقار اعرابی که در قشون ایران بودند ایرانیها را گذاشته فرار کردند و سپاهیان ایرانی شکست خورده معدوم شدند این جنگ اگرچه کوچک بود ولی نخستین مرتبه بود که اعراب ایرانیها را شکست داده دانستند که با حملات بی باکانه میتوان قشون منظم ایران را در هم شکست

جنگ زنجیر - (۱) در ۱۲ و ۱۳ هجری که مطابق

۶۳۳ و ۶۳۴ میلادی میشود خالد ولید سردار نامی مسلمان بطرف شمال حرکت کرده وارد نقطه شد که در نزدیکی خلیج فارس و کُوبت امروزه واقع و در آن زمان سرحد ایران شناخته شده و موسوم به

(۱) - تاریخ نهضت اسلامی را نمیتوان بطور اجمال نوشت و به تفصیل هم لابد موضوع کتابی خواهد بود که ارتباط با عهد متوسط تاریخ ایران دارد لهذا در این کتاب به ذکر وقایعی که با انقضای عهد قدیم تاریخ ایران مساس دارد اکتفا شده است

حفیر بود در اینجا او به هرمز سرحد دار محل تکلیف کرد که اسلام را قبول کند یا جزیه دهد جنگ ما بین ایرانیها و مسلمین در گرفت و هرمز خالد را به جنگ مرد و مرد یعنی مبارزه دو سردار طلبیده بدست وی کشته شد بعد اعراب بر ایرانیها ناختمند و فاتح شدند این جنگ را جنگ زنجیر نامیده اند زیرا بطوریکه اعراب نوشته اند پای بعضی از سربازان ایرانی را زنجیر کرده بودند که فرار نکنند (احوال روحی قشون از اینجا معلوم میشود که چگونه بوده) خالد ایرانیها را تعقیب کرد ولی بقشون ایران که می رسید و کار خالد مشکل شد در این احوال او بجنگ تدافعی پرداخت ولی دیری نگذشت که باو هم می رسید و دو جنگ سختی روی داد که باز مسلمین فاتح شدند بعد خالد ساحل فرات را گرفته بالا رفت و در آلیس جنگ بسیار سختی مابین قوای ایران و مسلمین روی داد قوای ایرانی مرکب از سپاهیان ایرانی و عرب بود این جنگ مدتی طول کشید و بهره مندی بنوبت از طرفی بطرف دیگر سیر میکرد خالد که از پا فشاری ایرانیها در غضب و خشم فرو رفته بود قسم یاد کرد که از خون ایرانیها جوی خون جاری کند بالاخره فتح با مسلمین گردید بعد خالد باز ساحل فرات را متابعت کرده به فیراز که شهر رومی و در طرف راست رود مزبور واقع بود رسید در اینجا جنگی مابین قواء ساخلوی رومی و سپاهیان ایرانی که به رومیها کمک میکردند از یک طرف و خالد ولید از طرف دیگر در گرفت و باز مسلمین فاتح شدند پس از آن خالد برای سرداری قشون اسلامی در جاهای دیگر احضار شده با تأسف از حدود ایران رفت و مثنی بن حارثه شیبانی را بجای خود گذاشت جنگهای خالد ولید را با ایرانیها باید جنگهای سرحدی دانست زیرا با ساخلو و مستحفظین حدود طرف بوده ولی از این به بعد جنگهای حسابی مسلمین با ایران شروع میشود

جنگ پل - نهدید حدود ایران از طرف مسلمین باعث شد که

دربار ایران رسم فرخ زاد حاکم خراسان را خواسته اختیارات نامه باو برای جنگ با اعراب داد و او لشگری آراست و در تحت سرکردگی بهمن دراز ابرو (بعضی بهمن جادو نوشته اند) بحدود فرستاد وقتی که این لشکر به نزدیکی بابل رسید با امر ابو عبید مسعود ثقفی که سر کرده لشکر اسلامی بود مسلمین پل از قایقها ساخته برای جنگ با ایرانیها از فرات گذشتند فیلهای جنگی که در قشون ایران بودند باعث وحشت اسبهای مسلمین گردیدند بطوریکه آنها اطاعت سواران خود را نکردند با این حال اعراب مجبور شدند پیاده جنگ کنند و ابو عبید حمله به فیل سفیدی برده او را زخمی کرد و فیل او را در زیر پای خود گرفت پس از آن بهره مندی با ایرانیها شد و سرکردگان لشکر عرب کشته شدند در این حال عربی فریاد زد: باید تماماً کشته شویم یا فتح کنیم و اتصال قایقی را با قایقهای دیگر قطع کرد چون این اقدام بی رویه و خطرناک بود مثنی خود را بصفوف ایرانیها زد و قسمتی از اعراب به تعمیر پل و حفظ آن شتافتند تا مسلمین با عجله عقبنشینی نمایند در این جنگ تلفات مسلمین چهار هزار نفر بود زیرا بعد از جنگ سه هزار نفر از سان گذشتند و دوهزار نفر بمدینه مراجعت نمودند این یگانه جنگی بود که به فتح ایرانیها تمام شد و موسوم به جنگ پل است بمناسبت پل که در روی فرات از قایقها ساخته بودند بهمن در بادی امر میخواست لشکر عرب را تعقیب کند ولیکن در این احوال خبر رسید که در نیسفون اغتشاشی شده این بود که باعجله بدانجا شتافت چندی بعد مثنی قشونی از عربستان آورده در محلی که نزدیکی کوفه بود با ایرانیها جنگ کرد و این دفعه فاتح شد ولی تلفات مسلمین نیز زیاد بود پس از این جنگ مثنی از زخمی که در جنگ پل برداشته

بود فوت کرد در ۱۴ هجری مطابق ۶۳۵ میلادی عمر از کارهای شام فراغت حاصل کرد بدین معنی که دمشق و بعضی محلهای دیگر به تصرف مسلمین در آمد و توقف قشون زیاد در شامات لازم نبود بنا بر این عمر در تهیه جنگ با ایران گردید سعد و قاص بسر کردگی قشون انتخاب شد و لشکری از سی هزار نفر عرب تهیه نمود از طرف دیگر یزدگرد لشکری در تحت ریاست رستم فرخ هرمز (۱) آراست عده آنرا بکصد و بیست هزار نفر نوشته اند در همان سال عمر سفارتی مرکب از دوازده نفر عرب بدربار ایران فرستاد در ورود به نیسفون (مداین) ظاهر آنها باعث سخریه بود ولی یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت زیرا مقادین این اوان مسلمین دمشق را فتح کرده بودند یزدگرد پرسید چه مقصودی دارید گفتند که باید اسلام را قبول کنید یا جزیه دهید یزدگرد در جواب با نظر حقارت بآنها نگرانسته و اشاره بفلاکت آنها کرده گفت شما مردمانی هستید که سوسمار می خورید و بچه های خودتان را می کشید (قبل از طلوع اسلام عادت اعراب بر این بوده که دختران خود را زنده به گور می کردند و بعضی این کار را وقتی می کردند که دختر به حد بلوغ رسیده بود) مسلمین جواب دادند که ما فقیر و گرسنه بودیم ولی خدا خواسته که ما غنی و سیر باشیم حالا که شمشیر را اختیار کرده اید حکمیت با آن است.

جنگ قادسیه و تصرف مداین

جنگ قادسیه در ۱۳ هجری یا ۶۳۶ میلادی روی داد قادسیه محلی بود نزدیکی کربلای معلای زمان بعد در اینجا تلاحی فریقین روی داد و جنگ سختی در گرفت که چهار روز طول کشید روز اول بواسطه قیلها بهره مندی با ایرانیها بود زیرا اسب های مسلمین چون از قیلها وحشت

(۱) — فرخ زاد را بعضی فرخ هرمز نوشته اند

داشتند اطاعت نمیکردند روز دوم کهکی به مسلمین از شام رسید و آنها سواره نظام ایران را شکست داده تلفات زیادی که تا ده هزار نفر تخمین زده اند وارد آوردند روز سوم قنقاع بن عمرو رئیس قشون امدادیه که از شام رسیده بود با نیزه چشم فیل سفیدی را کور نمود و دیگری با فیل دیگر همین کار را کرد پس از آن فیلها رام کرده برگشتند و در صفوف قشون ایران باعث اختلال شدند شب روز چهارم مسلمین بدسته های متعدد تقسیم شده شبیخون بقشون ایران زدند و نگذاشتند قشون ایران استراحت کند (۱) روز چهارم جنگ سختی در گرفت در این هنگام تند بادی وزیده خاک میدان جنگ را بروی ایرانیها زد و اختلال بزرگی در صف آنها انداخت مسلمین از این وضع استفاده کرده و حملات شدید نموده قلب لشکر ایران را شکافتند رستم قبل از اینکه قلب سپاه او شکست خورد برای اینکه از حملات مسلمین در پناه باشد در میان دو آب پنهان شد و بعد که مسلمین بر قلب قشون ایران فائق آمدند او خود را در آب انداخت که شنا کرده فرار کند ولی مسلمی که هلال بن علقمه نام داشت او را تعقیب کرده کشت و بعد سر مقتول را به نیزه زده بر تخت او برآمد و فریاد کرد: بخدای کعبه که من رستم را کشتم پس از آن قشون ایران باز با فشاری کرد ولی کهکی بمسلمین رسید و لشکر ایران شکست خورده هزیمت نمود در این جنگ ایرانی ها درفش کاویانی را از دست دادند نوشته اند که جواهرات آن مانند آن بود که بیول امروزه تقریباً در بیست هزار تومان قیمت داشت ولی عربی که آن را گرفت به ثمن پنجاه یعنی تقریباً بیول امروزه پنجاه هزار تومان فروخت سعد وقاص بعد از این فتح فوراً بطرف مداین ترفق و با مر عمر به لشکر خود دو ماه استراحت داد بعد از آن سعد به تسخیر محلهای واقع مابین فرات و دجله پرداخت و در ۱۶ هجری بعزم تسخیر مداین حرکت کرد از طرف دیگر یزدگرد

(۱) - این شب را لیلۃ القریز نامیده اند

باو تکلیف کرد که ممالک آن طرف دجله را به مسلمین واگذار کند و طرفین صلح نمایند سعد این تکلیف را با استهزاء رد کرد جنگ قادسیه هر چند که از حیث فتح برای اعراب خیلی مهم بود ولیکن یزدگرد و سائل دفاع و جلوگیری را فاقد نشده بود و میتوانست از حملات آنها جلوگیری کند من جمله در موقع عبور اعراب از دجله نظر باینکه آنها از کشتی سازی اطلاعی نداشتند میتوانست مدتها آنها را معطل نماید ولی از طرف اوهیج اقدامی بعمل نیامد و همینکه از نزدیک شدن مسلمین بدجله مطلع شد فرار کرد و سعد بعد از تسخیر و هاردشیر (سلوکیه) در دجله جائی را که عمیق نبود گمانه کرده با قشون خود از رود مزبور گذشت وقتی که اعراب وارد نیسفون شدند از عظمت و ثروت و تجملات این شهر غرق حیرت و بهت گردیدند و غنائم و ذخائر بیشهاری بدست آنها افتاد اکثر اعراب طلارا نمی شناختند و کافور را نمک تصور می کردند با صرف نظر از نخت طلا و جواهرات و اشیاء نفیسه که یزد عمر فرستادند غنائمی که مسلمین تقسیم کردند باندازه بود که به هر کدام از اعراب بیول امروزه دو هزار و پانصد تومان رسید در صورتیکه عده مسلمین بیشت هزار نفر بالغ بود

جنگ جلولا^(۱) سعد در ابتداء میخواست قشون

ایران را تعقیب کند ولیکن عمر باو دستور داد که تابستان را در مدائن بگذراند بعد از چندی به سعد خبر رسید که یزدگرد در حلوان قشونی جمع کرده و در صدد جنگ است این بود که هاشم ابن عتبّه و قعقاع بن عمرو را با دوازده هزار نفر بدانجا فرستاد و جنگ سختی مابین فریقین روی داد در این حال بهر دو طرف کمک رسید و باز اعراب فاتح شدند این جنگ چون در محلی موسوم به جاولاء اتفاق افتاده بهمین اسم معروف است سردار

(۱) - بعضی جلوله نوشته اند

قشون ایران مهران از اهل ری بود نوشته اند که بعد از این جنگ غنائم زیادی بدست اعراب افتاد و آنها از مدی صد هزار اسب ممتاز گرفتند

بعد از این فتح سعد میخواست بزدگرد را تعقیب کند ولیکن عمر باو نوشت که بین النهرین برای اعراب کافی است و کاش مابین بین النهرین و بمالك آنطرف کوهها (مقصود کوههای زاگرس است) سدی بود که نه ایرانیها میتوانند از آن بگذرند و نه اعراب بنا بر این سعد به تسخیر شهر های بین النهرین پرداخت و کاملاً موفق شد (۱۶ هجری ۵۳۸ میلادی) در سال بعد مسلمین شهر کوفه و بصره را بنا کردند (۱۷ هجری) کوفه زدیکی حیره قدیم و بصره در روی خرابه های شهر ابله ساخته شد و بعد از بنای این دو شهر مدائن و حیره روی با انحطاط گذاشتند مسلمین بحرین (۱) در سدد بر آمدند که بفارس از راه دریا و ساحل خلیج فارس حمله برند و با بهره مندی پیش رفتند ولیکن بعد شکست خوردند و با وجود اینکه دوازده هزار نفر بکمک آنها رسید مجبور شدند که به بصره مراجعت نمایند پیشرفتی که در اینجا برای ایرانیها حاصل شد هر زمان حاکم خوزستان را تشویق کرد که اعراب را از اهواز بیرون کند جنگی مابین او و اعراب شد و آنها اهواز را پس گرفتند ولی محاصره شوش بطول انجامید و فقط بعد از ۱۸ ماه این شهر بتصرف مسلمین درآمد (۱۹ هجری)

حناک هاورد - این آخرین جنگی است که بزدگرد با

مسلمین نموده توضیح آنکه بزدگرد از توقف قشون عرب در بین النهرین و اشتغال

(۱) - مقصود ولایت بحرین است که حالاً نامیده میشود نه جزیره بحرین این اسم را درازمنه بعد به جزیره مزبور داده اند

آنها بامور داخلی استفاده کرده باز لشکری آراست و از تمام ولایاتی که بدست مسلمین نیفتاده بود کمک خواست وقتی که مسلمین از تجهیزات یزدگرد مطلع شدند لشکری در تحت فرماندهی نعمان ابن مقرن بطرف حلوان حرکت دادند که از آنجا بری حمله کند در آنجا خبر رسید که قشون یزدگرد در نهاوند است این بود که نعمان بدان سمت با سی هزار نفر شتافت و جنگ نهاوند روی داد قشون ایران با وجود اینکه از حیث عده زیاد تر از قشون عرب بود بامر فیروزان فرمانده خود جنگ تدافعی را اختیار کرد بدینمعنی که ایرانیها از پشت سنگرها جنگ و اعراب را خسته میکردند و در دشت زدو خورد های کوچک و مختصر مینمودند این بود که جنگ بطول انجامید و آذوقه لشکر عرب نزدیک بود تمام شود در این حال نعمان حیلۀ بکار برد توضیح آنکه عقب نشست و منتشر کرد که چون خبر فوت خلیفه رسیده است مدینه میرود فیروزان باورواو را تعقیب نمود ولی همینکه قشون ایران از سنگرها خارج شده بجائی که نعمان میخواست رسید مسلمین برگشته و حملات سخت بایرانیها نموده آنها را از پای در آوردند فیروزان و قشون ایران روی بهزیمت نهادند و اعراب ایران را تعقیب کرده بسیاری از آنها را کشتند عده لشکر ایران را صد و پنجاه هزار نفر و تلفات آنها تقریباً صد هزار نفر نوشته اند (۲۱ هجری مطابق ۶۴۲ میلادی)

تسخیر ایالات ایران و فوت

یزدگرد - پس از جنگ نهاوند یزدگرد فرار کرد و مدافعه

شهرها بعهده ساکنین آنها محول شد اگرچه طولی نکشید که اصفهان و مکران و سیستان و ری و آذربایجان تا در بند و کرکان بتصرف اعراب

در آمدند و لکن هر کدام از این ولایات و شهرها هدیه‌هایی جمع کرده در سرحد یا کرسی ولایات با اعراب جنگیدند و معلوم است که بالاخره شکست خوردند فقط طبرستان بواسطه جنگهای خود تا نیمه قرن دوم هجری (۷۶۹ میلادی) استقلال خود را حفظ کرد و در اینجا سلسله سپهبد ها سلطنت کردند (۱) خراسان را اعراب بعد از سائرا بالات ایران بتصرف در آوردند و چون عمر مکران را حد جهانگیری اعراب قرار داده بود در این زمان از آن تجاوز نکردند ده سال بعد از جنگ نهاوند (۳۱ هجری و ۶۵۲ میلادی) یزدگرد کشته شد توضیح آنکه آخرین شاه ساسانی بعد از شکست نهاوند به اصفهان و از آنجا به کرمان و بعد به بلخ رفت ویس از آن سفیری به چین فرستاده از فغفور کمک طلبید دولت چین بواسطه دوری از ایران انجام تقاضای او امتناع نمود بعد یزدگرد با خاقان ترکها مذاکره کرد در ابتداء او راضی شد به یزدگرد کمک کند ولی بعد بواسطه نا رضامندی از رفتار او امتناع کرد پس از آن یزدگرد از سوء نیت ماهوی مرزبان مرو نسبت به خود مطلع شده فرار کرد و در نزدیکی مرو به آسیابانی پناه برد که شب را آنجا بگذراند و او بطمع لباس فاخر و جواهر یزدگرد او را کشت (۲) نوشته اند که خلیفه مسیحیان این شهر و ادا داشت نعش او را دفن و روی قبر او بنائی کردند بروایتی نعش او را در پارس دفن نمودند

سلسله ساسانی پس از جنگ

نهاوند - مدت سلطنت این سلسله در ایران ۴۱۶ سال بود

ولی انقراض این دودمان با زوال دولت ساسانی توأم نبود زیرا

(۱) این سلسله از خانواده قارن پهلوی بوده

(۲) - اسم او را فردوسی خسرو گفته

چنانکه از نوشته های مورخین چینی میتوان استنباط کرد یزدگرد سوم زمانی که با اعراب در زدو خورد بود در سال شانزدهم هجری (۶۳۹ میلادی) سفارتی به دربار چین فرستاده و کمکی خواسته است ولیکن فغفور چین بواسطه دوری ایران از چین امتناع نموده بعد از فوت یزدگرد پسر او فیروز سوم خود را شاه ایران خوانده و امپراطور چین او را بدین سمت شناخته پس از آن فیروز در کوههای طخارستان (۱) مانده و در صدد جمع آوری قشون برای جنگ با اعراب بر آمده کمکی هم از چین خواسته است و دولت چین باز امتناع کرده ولیکن پادشاه طخارستان که چندی از طرف اعراب راحت بوده باو کمک کرده و او را شاه ایران دانسته پس از آن در ۶۶۱ میلادی دولت چین بمالك غربی خود را مرتب کرده و ضمناً ترکهای ترکستانرا شکست داده بعد دولتی باسم ایران تشکیل و پادشاهی آنرا به فیروز تفویض نموده است این مملکت (ژی کیک) (۲) نام داشته و معلوم نیست کجا بوده بعضی تصور میکنند که شاید در انتهای شمالی سیستان بوده ولیکن بحقیقت نزدیکتر است که فرض کنیم نزدیک سیدحون بوده زیرا بانچه چینها در باب مطیع کردن ترکستان شرقی مینویسند نزدیکتر است در هر حال بعد از چندی فیروز بواسطه حملات مسلمین نتوانسته در شهر زی کیک بماند و فرار کرده به چین رفته و در ۶۸۴ فغفور او را بخونی پذیرفته بعد اجازه تأسیس آتشکده را در چان کان از فغفور درخواست کرده و اجازه یافته و بعد از اندک زمان فوت کرده پسر او نی نیش (چنانکه چینها او را نامیده اند و شاید نسی باشد) به طخارستان مراجعت کرده و مدتی در آنجا مانده و برای استرداد ملك خود کوشش ها نموده ولیکن سعی او بجائی نرسیده و

(۱) — طخارستان مملکتی است که در مشرق بلخ واقع و در کنار رود جیحون است
(۲) — *Tasi - kik*.

بالاخره مایوس شده به دربار چین بر گشته است چینی ها مقارن ۷۲۲ میلادی پوشان هونامی را ذکر کرده و نوشته اند که این شخص خود را شاه ایران میدانسته ولی معلوم نیست که کی بوده و نیز نوشته اند که خسرو نامی از خانواده یزدگرد خود را شاه میدانسته (۷۲۹ - ۷۲۸) و بالاخره ضبط کرده اند که شاه ایران در ۷۳۲ (کی لی) نام لسطوری را به سفارت به دربار چین فرستاد ولیکن اسم او را ذکر نکرده اند

ایران بعد از جنگ نهاوند - بعد از

جنگ نهاوند اعراب در قسمتهای مختلف ایران با ایرانیها در زد و خورد و کشمکش شدند اگر چه طبقه اصناف و کارگر که سواد شهرنشین را تشکیل میداد چون از تضییقات مغها نسبت به بعضی مکاسب و حرف ناراضی بود سلطه اعراب را زودتر قبول کرد ولی اهالی ده نشین از آنجا که مالکین اراضی غالباً از طبقه نجبا بودند و نیز ایلات و قلاع مقاومت کرده بزودی بحکومت عرب تن در دادند و دیگر اینکه در بعضی از قطعات ایران پادشاهان و امراء محلی تا چند قرن بعد از استیلای عرب باقی ماندند و خلفای بنی امیه و عباسی نتوانستند آنها را کاملاً مطیع نمایند مثل طبرستان که سلسله سپهبد ها را حفظ کرد (۱) و گیلان که با دادن مبلغی بخلفا استقلال داخلی خود را محفوظ داشت نکته دیگر اینکه هر چند با سقوط دولت ساسانی استقلال ایران آن زمان زائل شد ولی روح استقلال طلبی ایرانی زنده ماند چنانکه می بینیم در مدت بیش از یک قرن خلفای بنی امیه هر چند سالی متناوباً لشکر های صد و دویست هزار نفری بایران می فرستند و برای اطفاء شورشهای ایران با جدی هر چه تمامتر می کوشند بدون اینکه موفق

(۱) — سپهبد های طبرستان (تاورستان) از خانواده قارن بودند و چنانکه در فوق گفته شد این خانواده یکی از خانواده های درجه اول پادشاهان بود

شوند بطور قطع باین شورشها خاتمه دهند این کشمکش ایران با خلفاء
بلاخره بقلبه اولی تمام می شود بدین منوال که ایرانی ها خلافت
بنی امیه را واژگون و بجای آن خلافتی تاسیس می کنند که از حیث
تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت ساسانی است و برای مدتهای طولانی نفوذ
ایران را در دربار خلفای عباسی کاملاً تا مین می نماید بعد می بینیم که مبارزه
ایرانی با خلفا با وجود این تغییر مهم باز خاتمه نمی یابد و تمام علائم و
آثار آشکار میدارد که ایرانی نمیخواهد دیگر سیادت سیاسی بغداد را
تحمل کند در اثر این حسیات از قرن سوم و چهارم هجری در قطعات مختلف
ایران دولتهائی بوجود میآیند که اسماً خلافت بغداد را میشناسند ولی
در معنی بخلفاء حکم میکنند (دیپلمه و غیرها) بدین ترتیب استقلال سیاسی
ایران که با انقراض دولت ساسانی زائل شده بود بتدریج بر میگردد تا
اینکه دولت ملکشاه با صدارت خواجه نظام الملک ایرانی و تشکیلات
پارسی از حیث بسط ایران باستانی را بمخاطرها میآورد از قرن چهارم
به بعد ایرانیها زندگانی سیاسی خود را از سر میگیرند ولیکن باتغییراتی
که از سلطه مسلمان بر ایران و دخول علوم یونانی بایران از بحرایی عرب
واقبتباس ادبیات عربی حاصل گردیده بعبارۀ اخری عهدنوینی برای ایران
شروع میشود که تا آمدن موفولها بایران امتداد یافته این مملکت را در
مراحل جدیدی داخل میکند این ایرات با ایران قدیم تفاوتهایی دارد
که باید در جای خود گفته شود زیرا وقایع ایران بعد از انقراض دولت
ساسانی از حدود عهد قدیم خارج است

فصل دوم

تمدن ایران در دوره ساسانی

راجع باوضاع و تمدن ایران در دوره ساسانی اطلاعات ما بمراتب بیشتر از چیزهایی است که راجع به همان موضوع در دوره مدها و هخامنشیها و اشکانیان میدانیم چه کتب پهلوی و نوشته های مورخین یونان و رومی و ارمنی و چینی و نیز نویسندگان دوره های اسلامی و غیره متضمن اطلاعاتی است که ما را بهتر و بیشتر باوضاع آن دوره آشنا میکند نتیجه تحقیقات متبعین اروپائی راجع باین دوره نیز بیشتر است حاصل تحقیقات مذکوره بطور ايجاز این است که در این فصل ذکر میشود و برای اینکه در هر مورد اشاره بمصنف و تصنیف او نشود (زیرا رفتن از متن به پاورقی در صورت تکرار زیاد تا اندازه باعث تفرقه حواس خواننده می شود) تصنیفاتی که مدارك این فصل بوده با اسم مصنفین در پاورقی ذکر شده است تا خوانندگان از مدارك مطلع بوده در صورتیکه مایل باشند اطلاعات بیشتری حاصل نمایند بکتب مذکوره رجوع کنند (۱)

(۱) - اسامی مصنفین معروف اروپائی که تصنیفات آنها مورد استفاده در این فصل بوده بترتیب حروف تهجی از اینقرار است

Christensen, Ar. Empire des Sassanides. Kobenhaven. 1907.

Darmesteter, J. Etudes Iraniennes, 2 vol. 1883

Darmesteter, J. Le Zend-Avesta, 3 vol. 1892-1893

Geiger, W. und E. Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1896-1904.

Marquart, J. Erânshar nach der Geographie Ps Moses Xorenac'i, Berlin. 1901.

Marquart, J. Untersuchung über den Geschichte von Iran. Heft. 1 1896.

Nöldeke. Th Aufsätze zur Persischen Geschichte. 1887.

Paruck. F. D. G. Sasanian Coins.

Sarre, F. L'Art de la Perse ancienne. Traduction de Paul Budry. Paris.

Weissbach, die Alterpersische Inschriften.

West, E. W. Pahlavi Literature [Grun. etc.]

مبحث اول

حدود دولت ساسانی

راجع باین موضوع قبلاً باید تذکر بدهیم که بعضی از قسمت های حدود ایران در دوره ساسانی محققاً معلوم نیست و جهت آن این است که اولاً از طرف غرب ساسانیان با امپراطور های روم و بیزانس دائماً دست به گریبان و در جنگ بودند و چنانکه دیدیم تقریباً هر شاهی که به تخت می نشست وظیفه اولیه خود میدانت که برای توسعه حدود ایران با روم جنگ نماید و بنا بر این قفقازیه غربی و نیز قسمتی از ارمنستان غربی و بعضی از شهرهای واقعه مابین جریان وسطی و علیای فرات و دجله گاهی در دست ایران بود و گاهی روم تعلق مییافت

ثانیاً راجع بحدود ایران از طرف مشرق مدارک زیادی در دست نیست و حتی از تفصیل و کیفیات جنگهای ایران در طرف مشرق بنا بر اطلاعیم بنا بر این حدود ایران ساسانی را باید بدو قسم تعیین نمود

(۱) حدود محققه یعنی حدودیکه در آن تردیدی نیست

(۲) حدود تقریبی که از کاوشها و تحقیقات بدست آمده

حدود محققه -

از طرف غرب خط سر حدی از

راس خلیج فارس شروع شده از صحرای کور عربستان میگذشت بطوری که سواد را جزو ایران میکرد و در محل هیت (۱) با فرات تماس نموده متابعت ساحل یمین آنرا مینمود تا به (سیرسه زیوم) میرسید بعد از

(۱) - هیت در ساحل یمین فرات و در سی و سه فرسخی بغداد واقع شده این شهر خیلی قدیم است و آسورپها آنرا (اید) مینامیدند زیرا معدن قیر بوده و (ایدو) در زبان آسوری بدین معنی است (دائرة المعارف اسلام)

آنجا بطرف شمال امتداد یافته و از نزدیکی (پزابد) و از قسمت غربی ارمنستان و تقریباً قارص امروزه گذشته بکوه های قفقاز منتهی میشد بنا بر این بابل و کلدیه قدیم (بین النهرین امروزه) و آسور قدیم (موصل امروزه) و قسمت اعظم ارمنستان با دریاچه وان و حیره و آدیابن (۱) و زابندی سین (۲) جزو ایران و آمد (دیاربکر) و ادیس غالباً تابع روم بود و نصیبین بطوریکه دیده میشود از زمان شاه پور دوم در تصرف ایران ماند

از طرف شمال تقریباً تمام قفقاز به جزء ایران بود بدین معنی که چون سرحد متابعت کوههای قفقاز را میکرد مملکت ایبری (گرجستان امروزه) و آران (ولایات واقعه مابین دربند و کورا و رود ارس که اروپائی ها آلبانی نامیده اند) جزو ایران می ماند در قفقاز به فقط ولایت لازیکا در کنار دریای سیاه (قسمت غربی گرجستان امروزه) بیشتر در دست رومیها بود ماوراء بحر خزر در اوائل دوره ساسانیان در دست ایران بود بعد هیاطله در اینجا برقرار شدند و پس از آن چنانکه دیدیم انوشیروان آنها را مضمحل و جیحون (آمو به) را سرحد ایران کرد

از طرف شرق و شمال شرقی باختر تماماً در دست ایران بود و سکستان نیز در دوره ساسانیان جزو ایران گردید در اینجا لازم است توضیح شود که ساکستان آن زمان را نباید معادل سیستان امروزه فرض کرد بلکه خیلی وسیعتر بوده زیرا ساکها یا ساکها که در نیمه قرن دوم قبل از میلاد بفلات ایران هجوم آوردند در سیستان و افغانستان برقرار شدند بنا بر این سکستان آن زمان بکلیه سیستان و تقریباً تمام افغانستان حالیه شامل بود و از اینجا معلوم است که سرحد مسلم ایران در آن دوره کوههای

(۱) — آدیابن قسمتی از آسور قدیم بود

(۲) — زابندی سین همان زابده است که در فوق ذکر کردیم از آن شده

سلیمان از طرف مشرق و هندوکوش از طرف شمال شرقی بوده
از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان سرحد طبیعی ایران را معین کرده
بود و چنانکه دیدیم بمن در زمان انوشیروان دست نشانده ایران شد
حدودی که محقق است و در خریطه های ایران ساسانی ترسیم میکنند
این است که ذکر شده ولی کاوشهایی که در هند بعمل آمده و قرائت کتیبه پایبکولی
(رجوع به کتیبه های ساسانی شود) و سکه پادشاه کوشان که بدست آمده
و تحقیقات دیگر معلوم میدارد که وسعت ایران از طرف شرق بیش از
آن بوده که ذکر شد و عقیده بعضی از محققین (که از جمله پروفیسر
ارنست هرتسفلد آلمانی میباشد) این است که بعضی از قطعات و قسمتهای
هندوستان یعنی دره رود هند و سند و پنجاب تا دروازه (دربند) دهلی
از یکطرف و تا نزدیکی بمبئی از طرف دیگر در اوائل دوره ساسانی
جزو ایران بود ولی بواسطه هجوم مردمان صحرا گرد شمالی مثل هونها
و غیره بفلات ایران و هند در زمان شاپور دوم ایران بمالك مزبور را
از دست داد و حدود ایران بدین وضع بود تا اینکه در زمان انوشیروان مجدداً وسعت
اولیه خود عود کرد نتیجه عجزالتاً این است که خریطه های ایران ساسانی
موافقت با اطلاعات و مدارك جدید نمیکند و قریباً تغییراتی در آنها
روی خواهد داد راجع بایران اشکانی نیز همین مطلب را میتوان تکرار کرد
زیرا حدود شرقی و شمال شرقی ایران آن دوره هم درست معلوم نیست
و فقط در باره مهرداد کبیر اشکانی می دانیم که حدود ایران از
طرف شمال و مشرق بکوههای هیمالایا می رسیده است

مبحث دوم

شاه و دربار - طبقات - تشکیلات (ادارات دولتی) - روحانیون

مسکوکات - حرفت و تجارت - روابط خارجه *

شاه و دربار - نجملات در بار ایران ضرب المثل

عهد قدیم بود و بطوریکه (تثو فی لا کت) که معاصر هرمنز چهارم بوده مینویسد تاج شاهنشاهان ساسانی از طلا ساخته شده و مکلل بجواهرات بسیار قیمتی از قبیل باقوت و مروارید و زمرد بود جواهرات مزبور را طوری با هم وفق داده بودند که نلالو و درخشندگی حیرت انگیزی داشت و چشم بیننده را خیره میکرد زینبات تاج تغییر میکرد اردشیر اول ساسانی تاج اشکانیان را که مرصع مروارید بود بسر میگذارد ولی بعد ها بعضی از شاهان ساسانی تغییراتی در آن دادند مثلاً شاپور اول تاج را بعلاوه مروارید با جواهرات قیمتی دیگر مرصع نمود و روی تاج گره کوچکی نصب کرد شاپور دوم این گره را بر داشته تاج را مرصع به رشته مروارید های درشت کرد بهرام گور و یزدگرد دوم گره کوچک را بالا برده علامت آفتاب قرار دادند و بعد هلال ماه را بر آن علاوه کردند بطوریکه نصف گره در هلال واقع شد بهرام چهارم و خسرو اول انوشیروان يك ستاره هم بر آن افزودند کلیه بعد از غباد گره بیشتر در هلال فرو میرفت تا اینکه در زمان خسرو پرویز بکلی محو شد و يك ستاره جای آنرا گرفت صورت شاهان را روز فوت ایشان میکشیدند و در خزانه میگذاشتند که اعقاب شاهان آنها را فراموش نکنند این صورتها از میدان رفته ولیکن مسعودی در ۳۰۳ هجری بعضی از سواد های این صورت ها را در نزد بکنفر پارسی در استخر دیده و میگوید که اصل یکی از صورت ها را در ۱۱۳ هجری در خزانه

شاهی یافته بودند (۱) موقمی که شاه بار خاص میداد دیدن شاه ممنوع بود شاه در پشت پرده می نشست و اشخاصیکه بار می یافتند بایستی بقاصله ۱۰ ذراع از پرده بایستند شخصی را که مواظب پرده بود خرم بش مینامیدند وقتی که شاه میخواسته اشخاصی را بحضور بخواهد خرم باش امر میداده که کسی بالای قصر رفته بلند بطوریکه همه بشنوند فریاد کند: زیانتان را حفظ کنید چه شما امروز در حضور شاه هستید مراتب و جاهای اشخاصی که بار می یافتند دقیقاً معین شده بود: پرده در ده ذراعی شاه کشیده میشد و ده ذراع هم فاصله مابین پرده و اشخاصی که بار می یافتند بود ترتیب جاها از طرف راست از اینقرار معین شده بود: در ده ذراعی پرده شاهزادگان و نجیبی درجه اول و محارم شاه می ایستادند بعد ده ذراع پائین تر از آنها مرزبانان و پادشاهان دست نشانده ایران و سپهبد ها قرار میگرفتند پس از اینها ده ذراع پائین تر عمده خلوت و رامش گران و خنیا گران می ایستادند و قاعده کلی بر این بود که اشخاص ناقص الخلقه و کسانی که حسب و نسب آنها معلوم نبود و هم چنین اشخاصی که مرتکب جنایت یا عمل شنیعی بر ضد طبیعت شده بودند حق حضور در بار عام یا خاص نداشتند کلیه موافق اطلاعاتی که رسیده است ترتیبات در باری ساسانیان با کمال دقت معین شده بود و شاهان مذکور بسیار مقید بودند که از ترتیبات مقرره نخطی نشود فقط در زمان انوشیروان بطوری که دیده میشود بعضی تغییرات در ترتیبات در باری حاصل شده مثلاً قبل از او مؤبدان مؤبد بر بزرگ فرماندار (وزیر اعظم) در حضور شاه مقدم می ایستاده ولی در زمان شاه مذکور تقدم با بزرگ فرماندار گردیده و دیگر

(۱) — مسعودی میگوید در نزد پارسی منبوت کتابی بوده که تاریخ ایران در آن مندرج و سواد صورتهای ۲۷ شاه ساسانی را دازاودر ۱۱۴ تألیف شده بود صاحب کتاب انهرست از این کتاب استفاده کرده

اینکه انوشیروان حکمای اسکندریه را که بایران پناهنده شده بودند غالباً در بارگاه خود می پذیرفته و با آنها صحبت فلسفی و مذهبی میداشته و روحانیون آن زمان نظر بابت و عظمت انوشیروان با نظر اغماض باین رفتار او مینگریستند مشاغل درباری موافق اطلاعات ناقصی که بهار سیده اینها بوده در یک بند (وزیر دربار) خوان سالار (ناظر) آخور سالار (میراخور) پُشتیک بان (متحفظ) پُشتیک بان سالار (رئیس مستحفظین) شاه بان (قوشچی باشی) می بند (آبدار باشی) پَنَرش خوار (چشندۀ طعام) سین کاپان (پیشخدمت) (۱) دربان (قایوچی) و بطوریکه از منبع اراغنه ذکر میکنند شغلی نیز بوده که دارنده آنرا در آندرز بند می گفتند و تصور میکنند که رئیس تشریفات درباری بوده در مجالس سرور نیز ترتیب هماف بود مدعوین موافق رتبه های خود در جاهائی که معین شده بود می ایستادند و خرم باش بخوانندگان و سازنده ها امر میداد که فلان لحن را بسرایند مغنی ها و سازنده ها مقام محترمی در دربار داشتند و در جشنها حاضر می شدند حتی در موقع شکار جزو ملازمان شاهی بودند شکار در موقع صالح یکی از تفریحات عمده سلطنتی بود و پارکهای بزرگی ترتیب میدادند که پر از همه قسم شکار بود مثل آهو و گورخر و شیر و ببر و گراز و غیره و از طیور طاوس و قرقاول و کبک و غیره وافر بودند ترتیب پذیرفتن سفرای خارجه از اینقرار بود: وقتی که سفیری وارد سرحد ایران میشد سرحددار مقصد و مقصود آنرا پرسیده بمرکز اطلاع میداد و هیئتی از مرکز برای پذیرائی سفیر روانه سرحد میشد و در تمام

(۱) - این کله از منبع ارمنی رسیده است

مدت مسافرت سفیر مستحفظین مخصوصی برای محافظت او همراه بودند این مهانداریها و مستحفظین در ظاهر برای احترام و در باطن از این جهت معین میشدند که سفیر از اوضاع مملکت آگاه نشود زیرا سفرای ایران در خارجه در موقع مأموریت اطلاعات لازمه را تحصیل میکردند و تصور میرفت که سفرای خارجه هم همین منظور را داشته باشند باری که شاهان ساسانی به سفرای خارجه میدادند خیلی با شکوه و دببیه بعمل میآمد شاه با لباس فاخر که با جواهرات قیمتی مزین بود بر تخت زرین نشسته تاج مرصع را بر سر میگذاشت چون تاج بقدری وزین و جواهر نشان بود که بر سر شاه خیلی گران میآمد آن را بازنحیری از طلا بر سقف طالار می بستند که معلق بوده روی سر شاه اندازه که لازم بود قرار بگیرد در موقع بار رجال و صاحبمنصبان درباری در جاهای خود قرار میگرفتند و پس از اینکه سفیر در جای خود می ایستاد پرده دار پرده را میکشید و شاه نمایان میشد شاه اسم سفیر و اینکه چه مقصودی دارد و چطور مسافرت کرده و اینکه سلطانی که او را فرستاده در چه حال است و چقدر قشون دارد میپرسید بعد او را با خود بقصر شخصی برده در سر سفره خود مینشاند و روزهای بعد او را با خود بشکار برده ضیافتهایی برای او ترتیب میداد و بعد خلعتی بسفیر داده او را مرخص میکرد و با همان ترتیبی که آمده بود او را بسر حد می رساندند بارعام خیلی کم و دو دفعه در سال داده میشد در نوروز و مهرگان (شاه بعد از نوروز) وقتی که کار مهمی مطرح میشد و نیز در موقعی که محاکمه یکی از شاهزادگان یا رجال مهم بعمل میآمد خود شاه با شکوه و دببیه ظاهر میشد و درباریان و مستحفظین مخصوص شاهی و غیره نیز حاضر میشدند و مردم را اجازه میدادند که در پشت زده ایستاده

نمانا کنند ولیکن معلوم است که هیچکس دارای رأی نبود و مقصود از تمام این ترتیبات این بود که هیمنه سلطنت را بمردم نشان دهند نوشته اند: وقتی که خسرو اول انوشیروان ترتیب جدیدی برای مالیات ها داد مجلس مشورت آراست و سه دفعه پرسید که آیا کسی در این باب حرفی دارد در دفعه اول و دوم کسی اظهار عقیده نکرد در دفعه سوم شخصی اظهار کرد که آیا این ترتیبات دائمی است یا موقتی بیک ترتیب دائمی برای اوضاعی که تغییر میکند عدالت نیست انوشیروان فریاد زد تو کیستی و معلوم شد که دیر است در همان مجلس امر داد که با قلمدانها او را بزنند و پس از آن همه به آواز بلند گفتند هر مالیاتی که شاه مقرر کند صحیح است برای پادشاه معمول شاهان ساسانی این بود که القاب و هدایا و مناصب درباری میدادند اگر شاه به کسی تاج میداد این امتیاز به دارنده آن حق میداد که در شورای خاص شاهی حاضر شود و با شاه غذا صرف کند بعضی اوقات این امتیاز بزرگ بخارجه ها نیز داده میشد مثلا در زمان شاپور دوم بیک نفر رومی که هموطنان خود را بمنفعت ایران در اشتباه انداخته بود تاج اعطاء شد القاب خیلی متنوع بود مثل مهیشت (بزرگترین) هزارفت و هزار مرد (مرد هزار نفر) بعضی القاب باسم شاه معاصر اضافه میشد مثل نهم شاپور (قوت شاپور) و جاویدان خسرو (همیشه با خسرو است) و رام افزود بزدگرد (بر خوشحالی بزدگرد افزود) و ن شاپور و غیره لقب همك دین به اشخاصی داده میشد که در امور مذهبی بسیار عالم بودند خلاعی که از صندوقخانه خود شاه داده میشد نیز جزو امتیازات بزرگ محسوب بود گاهی باین خلاع جواهر های قیمتی برای زدن بکلاه یا استعمال روی سینه علاوه میشده است دادن جامهای زرین و گلدانها و خیمه ها و پارچه های

قیمتی و امثال آن نیز معمول بوده مینویسند که اردشیر اول دهان مؤبذی را که مزده واقعه خوشی را آورده بود بر از یاقوت و سکه طلا کرد . گنجها و خزانه های شاهان ساسانی بطوریکه نوشته اند متعدد بوده و در زمان خسرو پرویز علاوه بر خزائن شاهان سابق اسم دو گنج را نیز برده اند یکی موسوم بوده به گنج (باد آورد) این همان گنجی است که هرقل قیصر روم در موقعی که ایرانیها قسطنطنیه را تهدید میکردند آن را بمصر فرستاد و از قضا بواسطه طوفان دریا کشتی به ساحل افساد و سردار ایران شهربراز آن را بایران آورد گنج دیگر موسوم بود به گنج گاو که زارعی درحین شخم زدن زمین آن را یافته بود این گنج عبارت بود از صد عدد ظرف که مملو از سکه طلا و نقره و جواهرات قیمتی بوده یکی از ظرفها را خسرو به زارعی که دغینه را پیدا کرده بود بخشید (۱) غنائمی که اعراب بعد از فتح ایران از تیغفون و جاهای دیگر بردند ثروت شاهان ساسانی را نشان میدهد چنانکه مورخین مینویسند مسلمین از ذخائر و اموال و جواهرات و نفوسیکه در خزانه های شاهان ساسانی یافتند مبهوت گردیدند (شطری از آن در فوق ذکر گردیده) از جمله قالی بزرگی بود که بهارستان کسری باساط کسری نام داشت فرش مزبور که از جواهرات گوناگون بافته شده بود متن و حاشیه اش بوستان و گلستانی را با انواع گلها و ریاحین نشان میداد این قالی زینت طالار بزرگ قصر سلطنتی مداین بود خرابه های این طالار تاریخی در محلی که امروزه موسوم به طاق کسری و در نزدیکی دجله واقع است هنوز جالب توجه و باعث حیرت است چنانکه خاقان قصیده معروف (مداین) را که شاهکار او و مملو از آن همه حسیات است پس از دیدن این خرابه ها انشاد کرده

(۱) — تصور میکنند که این دغینه متعلق باسکندر بوده

اگر چه نجملات دربار ایران در عالم قدیم ضرب المثل^۱ بوده ولی هیچگاه این نجملات بدرجه^۲ که خسرو پرویز آنرا رسانید نرسیده بود

طبقات - اهالی ایران به چهار طبقه تقسیم شده بودند

(۱) روحانیون - آثروان

(۲) جنگیها - آرتش تاران

(۳) مستخدمین ادارات دولتی - دبران

(۴) زارعین و کسبه - واس تری یوشان و هتتحشان هر کدام از این

طبقات بقسمتهای جزو تقسیم میشد مثلاً اطباء و شعراء و منجمین

جزو طبقه سیم و قضات و مستخدمین روحانی جزو طبقه اولی بوده اند هر طبقه

رئیسى داشت و در تحت او امر رئیس مستخدمینى بود از قبیل مفتش - محاسب -

ناظر و غیره که کارهای راجعه به طبقه را انجام میداد روحانیون را از

منها انتخاب کرده آنها را مؤبد^(۱) می گفتند رئیس مؤبذها را مؤبذان

مؤبذ مینامیدند (یعنی مؤبذ مؤبذان) (۲) تمام امور مذهبی در درجه

نهائی از صلاحیت او بود و با نظر او قطع و فصل میشد این شخص

را شاه انتخاب میکرد و باقی روحانیین با نظر او معین میشدند مؤبذان

مؤبذ نفوذ زیادی در امور مملکتی داشت زیرا که مذهب شاه هم در تحت نظر او

بود بکنوع روحانیونى نیز بودند که هر بذ نام داشتند ولیکن درست معلوم نیست

که کار آنان چه بوده گویا اینها رئیس آتشکده ها بودند و بیک قسمت از روحانیین

(۱) - مؤبذ در اصل مغویات بوده بعد فتح پت شده بعد از آن مؤبذ شده است

(۲) - در زمان پهلوی مضاف الیه مقدم بر مضاف استعمال میشود چنانکه

دیدیم کرمانشاه و سکن شاه بجای شاه کرمان و شاه سکن میگفته اند وهم چنین شاهان شاه

بجای شاه شاهان

درجه پائین تر ریاست داشتند در هر حال رئیس آنها موسوم به هیر بَدان هیر بَد
بود رئیس طبقه جنگیها را اِران سِپَهَبَدور رئیس دیران را اِران دِیر بَد^(۱)
و رؤساء بزرگرات را واس تری یوشان بَد و رئیس کسبه را هتخشان بَد
می نامیدند غیر از طبقات مذکوره يك تقسیماتی نیز در زمان ساسانیان دیده میشود که
محققین تصور میکنند از زمان پارتها مانده و ساسانیان از حفظ کرده اند
و چون این تقسیمات ارتباطی با طبقات چهار گانه مذکوره ندارد تصور میکنند
که خواسته اند طبقه ممتاز را درجه بندی کرده باشند در هر حال این
است درجات مذکوره :

(۱) شتر تاران (شهر داران) که عبارت بودند از پادشاهان دست نشانده مثل
پادشاه ارمنستان و حیره و ارانی ها و غیره و فرمانفرمایان یا حکامی که از خانواده
سلطنت بودند و حکام سرحدی که مرزبان نامیده میشدند مثل مرزبان خوارزم
و حدود دروم و خزرها شهر دارانی که از خانواده سلطنت بودند لقب شاهی داشتند
(۲) ویس پُوهَران^(۲) این اسم بهفت خانواده درجه اول اطلاق میشد
سه خانواده پارتی که خود را پهلوی مینامیدند مثل قارن و سورن و سپهبد
و چهار خانواده دیگر مثل خانواده مهران و اسپندیار و غیره که نیز خود را
پهلوی میدانستند زیرا عقیده داشتند که نسب آنها باشکانیان میرسد رؤساء این
خانواده ها شغل مخصوصی داشتند که موروثی بود و بعضی مشاغل افتخاری نیز بانها
رجوع میشد رؤساء هفت خانواده مذکور در واقع رؤساء هفت تیره بوده اند
منتهی در هر تیره يك خانواده ممتاز گردیده و تیره با اسم خانواده معروف شده بود
محل اقامت این خانواده ها معین بود مثلا قارن در نهاوند بود و سورن

(۱) - اِران اِیران بایاه مجهول خوانده میشد
(۲) - ویس پور هارا برزیده نیز میگفتند این کلمه آخری در آرامی به معنی رئیس
خانواده است

در سیستان و اسپندیار در ری و سپهد در کرکان و مهران در پارس این خانواده ها اراضی و املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره کردن آن دخالت نمیکرد ولی از طرف دیگر مجاز نبودند این املاک را بفروشند و از نسل به نسل منتقل میشد

(۳) وَزُرْكَانُ (بزرگان)

(۴) آزاتان (آزادان) (۱) این دو عنوان شامل اشخاصی بود که امور مهمه مملکتی را در دست داشتند مثل رجال بزرگ دولت و صاحب مناصب مهم ادارات و غیره اینها در موقع جلوس شاه بتخت سلطنت برای اصغاء نطق شاه حاضر میشدند و اینها شاه را عزل میکردند صاحبان مشاغل مهم بطوریکه بنظر میآید از این قرار بوده اند

(۱) وَزُرْكَانُ قَرْمَاذَارِ یعنی بزرگ فرماندار (وزیر اعظم)

(۲) موبدان موبذ

(۳) اَیْرَانُ دَبِیرَبَدُّ - منشی باشی شاه

(۴) سِپَهَبَدُّ - رئیس قشون یا وزیر جنگ

(۵) وَاَسُّ تَرِیْ یَوْشَانُ بَدُّ وَ هَتُّنْخَشَانُ بَدُّ که وزیر مالیه و وزیر صنایع بودند

این ها امور دولت را اداره می کردند اولی نماینده شاه بود و سایرین نماینده های طبقات اربعه هیربذان هیربذ بعد از موبذان موبذ میآمد وزیر اعظم در اوایل سلطنت ساسانیان لقب هزارپست را داشته یعنی رئیس هزار نفر و چنین بنظر میآید که از زمان هخامنشیها این لقب بزمان ساسانیها رسیده ولیکن پس از آن این لقب مبدل بلقب بزرگ فرماندار شد اختیارات وزیر اعظم خیلی زیاد بود تمام امور با نظر او میگذشت و او

(۱) - در دوره اسلامی اینها را احرار مینامیدند